

المتقدمین اعلم العلماء المتأخرین اعظم اهل علم و اجتهاد و افتخار ارباب زهد و ارشاد و کشف حقایق علوم نبوی مولانا محمد صالح مازندرانی و صبیبه زاده حقایق و معارف آگاه قدوة علمای افادت دستگاہ حاوی علوم مصطفوی جامع کلام مرتضوی مقوی ملت حنیف جعفری معتمد الطاف الہی مولانا محمد تقی مجلسی است کہ مسند شریعت علیہ امامیہ از سبب وجود شریف این دو بزرگوار آرایش یافته گلزار دین مبین بہر شحات سبحان اہتمام واجتہادشان سیراب گشت و فضای ریاض ملت از قطرات غمام فتاوی این دو بزرگ فرخنده صفات در حضرت و نصارت از سراستان جنان در گذشت . مہام شریعت بیضا بر طبق اجتہاد ائمہ ہدی بدسر انجام اقتراں یافت و رواج ملت غرّا از افق ہدایتشان [۲۰۱ ب] حسب المشیت حق عز و علا بر وجنات احوال فرق بر ایا تافت . و چون بیان احوال و اوصاف کمال آن بر گزیدگان ایزد متعال مقدور بلغای سخندان نیست لاجرم خامہ بدیع آثار عنان بیان : اہصوب تتمہ اخبار خلف صدقشان انعطاف می دهد . بر بینادلان روشن ضمیر روشن و مبرهن قواعد بود کہ مورد فیض جلی مولانا حسن علی ہم از عہد خردی آثار سعادت دو جهانی از ناصیہ حالش ہویدا و کوکب میمنت انجامش در نظر ارباب بینش پیدا و بی شائبہ تکلفات شاعرانہ واستعارات منشیانہ آن نہال گلزار دانش بہ واسطہ توفیق سرمدی از مبادی ایام صبی و عنفوان شباب اوقات خجسته ساعات را بہ تحصیل کمالات مصروف داشته در اندک مدتی در میدان درس وافادہ گوی تفوق و رجحان بہ چوگان کد و سعی و ذہن خداداد از ابنای زمان ربودہ و سرآمد مستعدان صاحب کمال گردید . و بہ سبب وفور مکارم اخلاق و محاسن آداب مطبوع طباع گردیدہ علمای انام و امرای کرام آرزومند صحبت فیض انجامش گشتند .

۲۰ اما آن جناب بہ دلالت ہادی دین قویم [۲۰۲ الف] زہدایت دلیل « واللہ یہدی من یشاء الی صراط مستقیم » در اوایل ایام جوانی کہ او ان نشاط و کامرانی است بر طبق آیہ کریمہ « و اللہ علی الناس حج البیت من استطاع الیہ سبیلا » بطرف حجاز و یثرب شتافتہ شرف گزاردن حج اسلام و سعادت در یافت زیارت روضہ مقدسہ ، شعر :

رسول امین مظهر لطف دو-ت

که مقصود از خلق این خانه اوست

بود او شه و انبیاء لشکرش

چرخورشید و انجم بگرد اندرش

- حاصل نمود و پس از مراجعت به اندک زمان بر راحله توفیق سوار گشته
 عزم طواف عتبات عالیات عرش درجات نمود و بعد از وصول بدان مشاهد عطر سا
 شرایط زیارت بجای آورد. و چون عنایت خالق بیچون نقد آن مقصود در آستین
 مرادش نهاد به وطن مألوف بازگشت نمود. و در سنه ثمان و سبعین و الف هجریه
 نبویه خیال سفر هند در ضمیر منیرش پیدا شد و به مبالغه تمام و الحاح مالا کلام از والد
 عالی مقام اجازت حاصل کرده روی بدان ولایت آورد. در حالتی که قافله عنایت
 پادشاه متعال رفیق آن خجسته صفات و بدرقه تأیید مالک الملک لایزال نگهبان
 [۲۰۲ ب] ذات با بر کاتش بود، مصراع:

توفیق رفیق و بخت همراه

- و چون در دارالخلافة حیدر آباد بهشت بنیاد ورود نمود خان عالی وقار
 و قدردان لیکنامخان که از غایت رتبه و جاه احتیاج بتوصیف ندارد مقدم شریفش [را]
 عزیز و مغتنم شمرده و شرایط مهمان نوازی بروجهی که فراخور همت عالی نهمتش
 بود بجای آورد و هم چنین قطب فلک سلطنت و کامکاری ماه آسمان عظمت و شهر یاری
 مرکز دایره شوکت و جهان داری، مصراع:

چراغ افروز مسند گاه اقبال

- معز السلطنة والجلالة سلطان عبدالله قطب شاه به وسیله حسن ارادت و صفای عقیدتی
 که نسبت به اصحاب استعداد و قابلیت داشت تکلیف ملاقات فرمود و بعد از آن
 که آن جناب را شرف ملازمت شهریار گیتی پناه دست داد به انواع التفات و احترام
 و غایت انعام و اکرام نوازش یافته به جناب شاهجهان آباد در حرکت آمد. خوانین و
 امرای آن ولایت لوازم توقیر و تعظیم به تقدیم رسانیده آن جناب را در آغوش لطف و

مرحمت کشیده اصناف اشفاق و اعطاف ظاهر گردانیدند و پس از روزی چند به مقتضای حدیث « حب الوطن من الايمان » عنان انصراف به جانب بلاد ایران انعطاف داد.

پوشیده نماند که راقم حروف [۲۰۳ الف] از اطناب و ملال اندیشیده و درین گفتار بر همین مقدار اختصار نمود و تفصیل و قایع ایام مراجعت و کیفیت احتراق سفینه و نجات یافتن از بحر بیکران که سیاحان دریای تدبیر در مقام تحیر بودند رجوع به عریضه‌ای که آن جناب بر زبان خامه پرمالال به خدمت والد عالی‌مقدار خود نوشته می‌نماید، و هو هذا:

«دوستان شرح پریشانی من گوش کنید

قصه بی سرو سامانی من گوش کنید

گفتگوی من و حیرانی من گوش کنید

داستان غم پنهانی من گوش کنید

غلام به اخلاص حسن علی بعد از عرض مراتب عبودیت و بندگی

به عرض بندگان صاحبی ولی النعمی خدایگانی مدظله السامی می-

رساند که الحمد لله رب العالمین و به میامن توجهات آن قبله و قدوه دو

جهانی سلامتی حاصل است و باقی حالات به نحو بیست که در طی این

عریضه مرقوم قلم شکسته رقم می‌گردد.

و شرح این مقال خسران مال و بیان این احوال کثیر الاختلال

آنکه به تاریخ اواسط شهر شعبان المعظم سنه احدى و ثمانین و الف که

اواخر موسم حرکت به طرف ولایت بود و شوق ملازمت سراسر سعادت

خداوندی و سایر یاران و اهل بیت علیهم السلام پر زیادتى می نمود و

بناء حرکت را به استخاره گذاشت [۲۰۳ الف] سه دفعه پی در پی تقدمه

آمده عزم راجزم نموده در عرض روز به مشقت تمام و تعب مالا کلام

کار سازی نموده سه روز قبل از رمضان المبارک سنه احدى و ثمانین

والف متوجه بندر سورت گردید . باری به صد ترس وهراس از سیوای
 نسناس خداناشناس طی منازل نموده غره شهر ذی قعدة الحرام وارد بندر
 مذاکور گردید . چون اسباب و سودا گر کم بود و آنهایی که بودند
 اگر اسباب خود را متفرق نموده به جهازات دیگر می دادند دغدغه
 تباهی ماندن و مؤاخذه سیوای مقهور می شد ، بنا بر بن جمعی کثیر و
 جمی غفیر از سودا گران اجل گشته یکجا شده جهاز نامبارک جعفری
 سیوایی را لول نموده در یکشنبه دویم شهر ذی حجة الحرام سوار شده
 یوم نحس مستمر که چهارشنبه و پنجم شهر مسطور بود نغم بر داشتند .
 بعد از بیست و دوروز حرکت وطی بیست و دو مرحله از مراحل بحر
 روز چهار شنبه در قبه که وسط حقیقی دریا و بیست و هفتم شهر مزبور
 بود قریب به چاشت در دبوسه نشسته ، چه دبوسه مجلسی از یاران یکدل
 عاشق پیشه چون گل جعفری و محفلی از دوستان موافق بی اندیشه
 چون گلبرگ تری ، [۲۰۴ الف] همگی سر گرم باده شوق و اشتیاق چون
 عنبدلیب خوش الحان هم آواز و از سوز درد هجران فراق چون طوطیان
 شکر سکن دمساز ، یکی از غایت درد فراق در آهنگ سارنگ مترنم
 به این مقال که ، شعر :

گر همین سوز رود بامن مسکین در گور

گور اگر باز کنی سوخته بینی کفنم

دیگری در نهایت اشتیاق به نوای «رامکلی» نغمه پرداز که ، بیت :

مرا خدا به وصال تو دل ربا برساند

هوای وصل تو دارد دلم خدا برساند

یکی در مقام «کلیان» به نغمه سازی که ، نظم :

من شمع جان گدازم تو صبح دلفروزی

سوزم گرت نبینم ، میرم چو رخ نمائی

دور آن چنان که گفتم نزدیک این چنین ام

نه تاب و صل دارم نی طاقت جدائی

دیگری با ناله جانسوز در مقام «کرج» این شعر درج می نمود که،

شعر:

سوخت محرومی دیدار چنان پیکر ما

که ز هم ریزد اگر دل طپد اندر بر ما

بیک ناگاه فلک کج رفتار بدم کشتی زمانه غدار ناپایدار آهنگ

مخالف عراق ساز نموده آواز جانسوز سوختن جهاز بلند گردید .

سر کن پر کن بیرون دویده چه دید خن کشتی مانند گلخن حمام

آتش گرفته به قدر مقدور در اطفاء نایره غضب الهی سعی بسی حاصل

نموده خلاص از دست و تجار از دیده آب ریختند . چون [۲۰۴ ب]

خواست جناب احدیت تعلق بر افناء و اعدام اموال و اسباب بسیار و حرق

و غرق خلقی بی شمار گرفته بود آبها کار روغن کرده باعث ازدیاد

می گردید تا شعله ور گردید «یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید» سبحان الله

طبقات کشتی یاد از در کات جهیم می داد و صفیر آتش ندای «یوم یحیی

علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما کنزتم

لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون» به گوش ارباب هوش و شعله بستهای

زرتاری طلا و نقره صدای «الذین یکنزون الذهب والفضه ولا ینفقونها

فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم» به سمع جمع می رسانید. بعد از یأس

ربالیه جهاز که هشتاد نفر بودند خود را به سنبک عقب دبوسه رسانیده

و در کار روانه شدن که سوداگران که قریب به یکصد نفر و بیست نفر

عبید و آقا بودند خود را از برج و باره عرشه و دبوسه افکنده هفتاد نفر

به موری رسیده تتمه ده بیست کس که جرأت افتادن نکرده از غلام و کنیز

و دوسه مغول سوخته سی چهل کس دیگر غریق بحر فنا گردیدند. «انالله

۵

۱۰

۱۵

۲۰

وانا اليه راجعون اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة و اولئك هم
المفلحون». این سنبك عبارت است از پاره تخته‌ای شش در دوزخ به شکر
اهلیلیجی. یکصد و پنجاه نفر [۲۰۵ الف] درین قدر مکان جمع آمده،
نی مردم را آبی و نانی و نی سنبك را افزاری و بادبانی. از تفضلات الهی
آنکه دهشت آتش برداشتن آب را چندان از خاطر معلم محو نموده
و هوا را چنان دهن گردانیده که اگر نه چنین بودی و به قدر آه
سوختگان و مردم چشم دردمندان آب خوردن و باد بودی هر آینه در
دم اول خاک همگی به باد فنا رفتی. کریمایین چه بود و این چیست
و به غیر توقهار و رحیم کیست؟ بی توجهی یاران و برادران بیکدیگر
هنگام ریزارین نمونه روز رستاخیز و آیه وافی هدایه «یوم یفر المرء من
اخیه» به گوش برنا و پیر و عطش و عریانی مردان و زنان آیه کریمه
«یوم لا ینفع مال ولا بنون» به سمع صغیر و کبیر می خواند آن روز و
آن شب به صد هزار تشویش و تعب بر سر دوپا بسر برده چون صبح
دمید کپیتان نمود که اگر یاران نجات خود را خواسته باشند باید
جمعی را به آب انداخت تا سنبك سبك شود. چون حرف زدن مورث فتنه
عظیم بود و هیچکس را امید نجات نبود دم در کشیده جبراً قهر آقرب
بیست کس را از مغول و غیره به دزیا انداخته آنها در آب غوطه می-
خوردند و ما بر احوال ایشان رشك می بردیم، و مطلب ازین حرکت
آن بود که اکثر مردم را انداخته مگر دو سه کس از اعزه که ایشان
خود از تشنگی و حرارت هوا [۲۰۵ ب] خواهند رفت به فرنگ
فهمانیدند که اگر الحال اراده حرکتی داشته باشی همگی غرق خواهند
شد و اگر امروز هم صبر کنید هیچکس ازین مردم به صباح نخواهند
رسید. فی الواقع فرنگ پر مجد نبود، نهایت خلاص از راه عداوت دینی
ترغیب او می نمودند و خود می داشت که هیچکس را نجات نخواهد

۵

۱۰

۱۵

۲۰

بود. خلاص را منع نموده متقاعد شدند. مغولان از یکدیگر وداع شده بر خلاص هم ظاهر شد که چهل پنجاه جام راه از هر طرف مانده. دست از هلیسه زدن کشیده همگی با تن برهنه و لب تشنه دیده پر آب و بگر کباب منتظر قدم بهجت لزوم قابض ارواح نشسته مشغول به ادعیه مؤثوره یکی به قرینه مقام اقتدا به حضرت یونس علی نبینا و علیه السلام نموده کلمه طیبه «یا الاله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین» راورد خود ساخته. دیگری از حرارت آفتاب در مقام خطاب یارب الارباب به عبارت «الهی انا لا اطیق حر سمک فکیف اطیق حر ناریک» پرداخته یکی از جمله با دعوی فضل مشتق از فضله به زبان بی زبانی از غایت جهل و نادانی اقتدا به صائبا نموده این بیت که بیت:

می تواند کشت ما را قطره ای سیراب کرد

اینقدر استادگی ای ابر دریا دل چرا

ادا می فرمود. دیگری بادیده اشکبار از روی عجز و انکسار با سکینه و وقار این شعر آبدار که، شعر:

میتوانی که دهی [۲۰۶ الف] اشک مرا حسن قبول

ای که در ساخته ای قطره بارانی را

القا می نمود که ناگاه وقت ظهر بحر موج رحمت نامتناهی الهی به تلاطم در آمده بی تحریک نسیم جهازی را که بعد از تشخیص محسنی بود ازدور نمودار گردانید. سنبک را بطرف جهاز مزبور گردانیدند. سه کهری از روز باقی مانده به کشتی رسیدند. مردم جهاز خصوصاً ناو خدا سیادت و نجابت پناه هدایت و نقابت دستگاه محبوب القلوبی مستغنی- الاوصافی امیر نظام الدین احمد جهاشاهی داماد مرحومی حاجی زاهد بیک مهربانی ها نموده آنچه لازمه اشفاق بود بعمل آورد، امید که حق جل و علا به مقتضای وعده «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها» او را

جزای خیردهاد. بعد از دوازده روز که هر روز چهار پنج جام دوندگی نموده مدت پانزده روز درجهاز مذکور به رفاهیت تمام بسر برده چون مغولیه بی سروپای هر جائی که همراه به جهاز آمده بودند سماجتهای بیجا کرده خجالت می بردیم به آرام تمام مرخص شده به چهار فرسخی خوریات که قریه ایست در حوالی مسقط وقت شام نزول واقع شد. از واهمه حرارت هوای گرمسیر خصوصاً کوهستان وریگ روان در همان شب بلدی گرفته [۲۰۶ ب] توشه از پاره دل بر میان جان بسته به پشت گرمی حسینی پر آب ابله با پای، برهنه بی زاد و راحله به زبان حال مترنم باین مقال که، شعر:

۱۰ ای مونس شکسته دلان حال ما ببین

مازا غریب و بی کس و بی آشنا ببین

بارفقا که عبارت از مخدومی ملازمی میرزا محمد رفیع و سیادت و نجابت پناه میر محمد مقیم شیرازی و سوادت دستگاه مشتق از سواد محمد اسحق قهپایی^۱ باشد متوجه خوریات گردید. عاقبت فلک کج رفتار بعد از سواری پالکی مارا بر خود سوار کرده به پیاده روی فرستاد.

۱۵ ثلثی از شب مانده خسته و مانده به منزل مزبور رسیده آن شب را به هزار درد به روز آورده همان روز ککشکول ملک الموت یعنی هوری کرایه گرفته قریب به شام روانه شد و در آن شب هم چند مرتبه مشرف بر غرق شده، خصوصاً یک دفعه باد چنان پر زور گردید که هوری قریب به آنکه سرپوش گردد، به فضل و رحمت خود به مقتضای کریمه «وان نشاء نغرقهم فلا صریح لهم ولا هم ینقذون الا رحمة منا و متاعاً الی حین» نگاه داشت. نصف شب به حوالی مسقط رسیده چون در شب کسی را داخل شهر بند نمی گذارند صبح داخل شده خانه گرفتیم. بعد از دوسه روز

سنبکی کرایه و قلیلی هم به جهت خرج از تراکی و الاتله نسبه کرده
 سرانجام خود نمودیم. به این نحو که هر يك يك حصیر يك ذرع [۲۰۷
 الف] در يك ونیم ذرع که پیش حق شناسان فرش و رخت خواب و جا -
 نماز و قالیچه حمام را رواست و يك قطیفه که در کیش خداپرستان
 احرامی فقرا را سزااست گرفته و يك ذرع کرباس به جهت لنگی همه
 رفقا اکتفا نموده هر که پیراهن نداشت يك پیراهن هم دوخت و سه شنبه
 هفدهم محرم الحرام بعد از مکث چهار روز در مسقط به این سامان و
 سرانجام متوجه بندر گنگ شده جمعه بیست و هفتم شهر مزبور وقت
 طلوع آفتاب داخل بندر مذکور گردید، الحمد لله رب العالمین. تاریخ
 احتراق سفینه «جهاز سوخت» به خاطر رسید، بیت:

سال تاریخش از ره اعجاز

هاتف از غیب گفت «سوخت جهاز».

گفتار در بیان توجه ذره بيمقدار از کدورت آباد حیدرآباد بجانب
 دارالفتح اوجین و گشایش ابواب فتوحات بر روی روزگار این
 خاکسار بمحض عنایت حضرت پروردگار

از مطلع کلام فضلاء انام نیز این معانی بر فضای خاطر اشرف طوایف انسانی
 می تابد که هر گاه ابواب عنایت و اهب المواهب و العطیات بر روی روزگار احدی
 از فرزندان ابوالبشر مفتوح خواهد گشت نخست نعمت ابتلا را [۲۰۷ب] در کسوت
 بلا برو نمایند، و چند گاه چشم تمنایش را از دیدن چهره عرایس آمال مهجور داشته
 به ظهور صور مکان و اموال او را بیازمایند. پس اگر در مبادی طلب دست امید
 به خار نا کامی رسد نباید رنجید. چه عاقبت غنچه مطلوب از آن جا شکفتن گیرد، و
 اگر در اوایل حال پای بر سنگ حادثه آید آزرده نباید شد. زیرا که آخر الامر طی
 طریق بهبود و سمت سهولت پذیرد.

ابراهیم خلیل تا القاء آتش نمرود را به اقدام رضا و تسلیم پیش نیامد خطاب

مستطاب «یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابرهیم» از مصدر عنایت سبحانی صدور نیافت
و حضرت اسمعیل تا فرمان قربان را بر طبق آیه کریمه «یا ابت افعل ما ؤءر» کردن
انقیاد نهاد پرتو انوار عاطفت یزدانی از افق «و فدیناه بذبح عظیم» بر وجنات
روزگارش نتافت.

- ۵ یوسف صدیق تا به کید اخوان از حجر عطوبت یعقوبی دور نیفتاده [۲۰۸ الف]
بذروه عزت مملکت مصر نرسید و سلطان ممالک اصطفاء علیه الف من الصلوات. نظم:

شاهنشاه انبیا محمد

ماه افسر و آفتاب مسند

عنوان صحیفه الهی

- ۱۰ بر خیل سفیدی و سیاهی
تا کربت غربت نکشید نسیم فیروزی شمیم «انا فتحنا لك فتحاً مبیناً» بر پرچم رایت
فتح آیت رسالتش نوزید، مثنوی:

به راه عاشقی هر کس نه دگام

نبیند بی تعب روی دلارام

- ۱۵ چو اسمعیل از فرمان مبرم

نیچد هر که سرگردد مکرم

ز بعد ابتلای چاه یوسف

بر آمد بر سریر جاه یوسف

پس از انجام شام ظلمت اندوز

- ۲۰ شود صبح سعادت عالم افروز

بر ضمیر منیر مهر تنویر ارباب درك و دانش که گلدسته باغ آفرینش اند

محبوب و مستور نماید که چون حقیر کثیر التقصیر خود را از جمله سگان آستان

ملایك آشیان سلطان بارگاه امامت آفتاب اوج کرامت، نظم:

امامی که رو بند خاک درش را

خلایق به مژگان، ملایك به شهپر

[۲۰۸ ب] اعنی سلطان علی موسی رضا ، شعر :

علی بن موسی بن جعفر آن شهنشاهی

• که خوانده اند سلاطین دهر سلطانش

صلوات الله و سلامه علیه می شمارد و بحمد الله تعالی ششعه انوار مهر و ولای
آن حضرت و آل عظام سلطان تختگاه رسالت آفتاب آسمان نبوت افضل کاینات و
اکمل موجودات که قبول نسخه اعمال حسنه عباد از مهر مهر و ولای آن حضرت
و اولاد عظام اوست و صانع قدیر بقلم صنایع رقم اوراق زرنگار افلاک و صفحات خطه
خاک به طفیل وجود با وجود آن حضرت با رفعت و اهل بیت کرام او صلوات الله
علیه و علیهم رقمزده کلام انشاء گردانیده در دل و دیده این خاکسار تافته و جای
گرفته به حسب تقدیر خالق صغیر و کبیر در مشقت آباد غربت افتاده مدتی مدید
انواع تعب و آزار روحانی کشید . ناگاه ندای این معانی به گوش هوش رسید که
بمحض فضل نامتناهی نعمت ابتلا به انتها انجامیده [۲۰۹ الف] دست قدرت انواع
بهجت بر روی روزگارت می گشاید ، رباعی :

جانا اگر لطف ازل یار بود

توفیق شهنشهی مدد کار بود

با آنکه در اول نروی راه صواب

آخر وطنت منزل احباب بود

مقارن آن به عنایت قادر مختار طلوع انوار مرحمت الهی در اهتزاز آمده از
نسایم عنایت ربانی جان غمناک نصارت ایام بهار گرفت و گلپای امید در چمن تمنای
این سر گشته وادی هوس شکفتن آغاز نهاد .

تبیین این مقال بر سبیل اجمال آنکه بر بیدار دلان عالم صورت و شب زنده-
داران جهان معانی ظاهر و هویدا خواهد بود که هر نشاء که از خواب مستی به نهان-
خانه عدم پیدا شده به امر حی لایموت به عالم ظهور هشیاری خواهد خرامید . چون
کار به اضطرار کشید و توقف در کدورت آباد حیدرآباد بسیار شد در شب

بیست و هشتم شهر رمضان المبارک سنه ست و ثمانین و الف [۲۰۹ ب] این خفته خواب غفلت سر بر بالین راحت نهاده تن بر بستر استراحت درداد . ناگهان در پرده خواب سعادت احتجاب که خلوتخانه غیب عبارت از آن است مرتفع شده مشاهده نمود که افتاده دست آزمای روزگار در گوی افتاده و چندان که سعی می کند قیام نمی تواند نمود. ناگاه، نظم:

چنین در خواب خوش دیدم جمال ساقی کوثر

علی بن ابوطالب امیر المؤمنین حیدر

که آن جای گاه را به نور طلعت جهان افروز روشن گردانید و از روی مرحمت و توجه به جانب دست راست این خاکسار نموده بهردو دست مبارک خیبر-گشا که مرا این افتاده را گرفته از آن گوی بیرون آورده بر زمین هموار گذاشت، شعر:

برحمت چاره بیچارگان شد

[۲۱۰ الف] مراد خاطر آوارگان شد

ز رویش گشت چشم بخت پر نور

ز خویش خاطر غمناک مسرور

نمود ابر کفش گوهر فشانی

نضارت یافت گلزار معانی

علی الصباح که به فرمان خالق الاصبح حسن جهان آرای خورشید تابان عالم را نورانی ساخت این ضعیف شکر و سپاس آفریدگار آسمان و زمین بجای آورده روی مسکنت بر خاک گذاشته زبان به ادای حمد و سپاس حضرت رب العباد گشاد

و همت بر سرانجام حرکت مصروف گردانیده در روز شنبه هفتم رمضان المبارک

سنه سبع و ثمانین و الف به امید بسیار که شاید از نسیم عنایت ملک متعال شجره آمال

این حسرت زده به ثمره مطلب بارور و شاداب گردد از حیدرآباد عنان عزیمت به

جانب دهلی معطوف گردانید و از محنت راه و بیداری سحر گاه نیندیشیده صحرا و

بیابان با خاطر فرحناک و دل شادان به امید وصال تمنی [۲۱۰ ب] قطع می کرد،

شعر:

هوای کعبه چنان میدواندم به نشاط

که خارهای مغیلان حریر می آید

۵ و در روز منتصف صفر ختم بالخیر والظفر سنه ثمان وثمانین بعد الف بدارالفتح اوجین
که در آن اوان ازیمن مقدم و شرف نزول پادشاه زاده نامدار کامکار، آفتاب تابان
فلك بختیاری، ماه درخشان سپهر شهریاری، قره باصره دولت، غره ناصیه سلطنت،
نوباوه گلستان ابهت، نور حدیقه شوکت، عالی نژاد والا گهر سلطان محمد اکبر، شعر:

پایه قدر او از ان بیش است

که تو انم ادای آن کردن

بلکه نتوان بصد هزار زبان

۱۰

عشر اوصاف او بیان کردن

غیرت افزای اورنگ فیروزه رنگ مهر و ماه گشته و از رشحات سحاب معدلت
آن سلطان سکندر دستگاه ساحت آن ولایت در نضارت از فلك هفتم در گذشته بود
رسید [۲۱۱ الف] و در همین روز به مساعدت بخت فیروز شرف ملازمت و کورنش
آن زبده خاندان حضرت صاحب قرانی استسعاد یافته التفات و عنایت بی نهایت شامل
۱۵ احوال گردید و حسب الامر عالی متعالی در بارگاه خاص و عسلخانده در جرگه امرای
کرام و منصب داران ذوی الاحترام جای مقرر شد و در روز هفدهم همین ماه در وقتی
که پادشاه اقلیم چهارم به تخت فیروزه رنگ گردون بر آمده اطراف جهان را بنور
طلعت جهان افروز روشن ساخت پادشاه زاده صاحب اقبال به بارگاه جاه و جلال
خرامیده بر مسند کامرانی قرار گرفت و پرتو التفات به احوال کافه خلائق دور و
۲۰ نزدیک انداخته حقیر را بمنصب «دو صدی» سرافراز گردانیده نهایت عنایت فرمود
و هم در آن ایام رایات فیروزی آیات آن خلاصه اولاد سلاطین نامدار به جانب
شاه جهان آباد در حرکت آمد و از آنجا [۲۱۱ ب] مواکب کواکب احتشام به طرف

دارالامان ملتان روانه گردید . چون هوای آن ملک از غبار سم شب‌دین پادشاه زاده صافی ضمیر عنبر بیز گشت ریاح امانی و آمال از جهت جاه و جلال در اهتزاز آمده غنچه دل مانند دل غنچه از تنسم نسیم بهاری تبسم آغاز نهاد و انوال لطف و افضال از مطلع دولت و اقبال لامع گشته نرگس دیده را مانند دیده نرگس از خواب ناز باز گشاد شعر:

دمید صبح سعادت ز مشرق آمال

رسید مژده دولت ز هاتف اقبال

یعنی به محض موهبت ایزد متعال در روز ششم شهر شوال سنه تسع و ثمانین و الف هجرية النبوية ذره بی مقدار مجدداً ملحوظ عین عنایت و منظور نظر مرحمت آن نهال خجسته ظلال ریاض کامکاری که مهر منیر در سپهر مستدیر هر صباح اقتباس نور از مصباح رای جهان آرایش منی نماید و زحل بلند محل بر فراز [۲۱۲ الف] طلسم هفتم هر شام جهت پاسبانی قصر کامرانیش ابواب افتخار بر روی خود می گشاید گردیده به منصب جلیل المرتبه وزارت و میر سامانی سرکار نواب تقدس نقاب سپهر - رکاب آفتاب احتجاب بلیقیس الزمانی شاه زادگی علیه عالیه متعالیه ملکه محل خاص پادشاه زاده حشمت ائین معزز و به خطاب خان سامان مخاطب و بالقاب وزارت - ۱۵ پناه لایق العنايه والاحسان بين الامثال والاقران ممتاز گردید و قامت این ناقبول به خلاع خاصه آراستگی یافت و بر مسند وزارت قرار گرفته بر متکای جلالت تکیه داد .

چون کمیت واسطی نژاد خامه در طی تحریر بدین مقام رسید خردمند هوش

۲۰ با صد هزار جوش و خروش سر راه بر گفتار گرفته ندای این مقال در داد، نظم :

ای شده ز ایمان و امانت بری

دین تو فارغ ز امانت گری

ترس نداری که فنائیت هست

شرم نداری که خدائیت هست

ومگر قول بزرگان نشنیده‌ای که:

نردبان خلق از ما و منیست

[۲۱۲ب] عاقبت این نردبان افتادنیست

هر که او یک پله بالا تر نشست

گردن او خرد تر خواهد شکست

بنا بر آن جواد خوش خرام‌خامه از جولان در میدان عرض حال مسود اوراق

باز ماند و عنان بیان به صوب تقریر خاتمه کتاب جامع مفیدی و شرح بدایع و

غرایب ربع مسکون و عجایب و وقایع جهان بو قلمون معطوف گردانید ۱۰

[۲۱۳ب] بسم الله الرحمن الرحيم

خاتمه ۱

در ذکر بدایع غرایب ربع مسکون
و عجایب و قایع جهان بوقلمون

بعد از حمد و ثنای صانع جهان غرابت آئین و پس از درود دعای خاتم انبیاء
مرسلین نموده میشود^۲ که عجایب ربع مسکون بسیار است و غرایب عالم کن فیکون
بی شمار و تحریر جمیع آن مقدور بیان بنان نیست و میسور خامه مکسور اللسان
نی، و بنا بر آنکه صحایف کتاب افادت ایاب جامع مفیدی از ذکر بعضی آنها
خالی نباشد به مقام تحریر در آورده در چند فصل مرقوم می نماید، انشاء الله تعالی
وحده العزیز.

۱۰

۱ - مؤلف این قسمت یعنی «خاتمه» را به تقلید از کتاب «حبیب السیر» بر کتاب خویش
افزوده و تمامی مطالب فصل اول این قسمت کتاب گاه به تلخیص و گاه عیناً مأخوذ از حبیب-
السیر و مطابق با کتاب اخیر است و حتی در عناوین مطالب هم اختلاف دیده نمی شود. لذا
نقل مطالب مذکور (یعنی غرائب ربع مسکون و عجایب جهان بوقلمون و شرح شهرهای
هفت اقلیم و ذکر دریاها و ذکر بعضی از غرایب عیون و انهار و ذکر بعضی از جزایر غرایب-
مآثر و ذکر بعضی از جبال و ذکر بعضی از آدمیان غریبه الاشکال و الافعال و ذکر بعضی از
غرایب حکایات جنیان و ذکر بعضی از غرایب اوصاف امور که نقل است از حیوانات آبی
و وحوش و طیور) را که عیناً در حبیب السیر آمده است کم فایده دید و چاپ مکرر
این مطالب را مفید فایده ندانست. فقط در مقام تطبیق میان خاتمه دو کتاب مورد بحث
بر آمد و هر جا مطلبی تازه و اضافه بر متن حبیب السیر داشت نقل کرد.

فصل اول از خاتمه در نسخه خطی بریتیش موزیم میان اوراق ۲۱۳ ب بیعده تا قرار دارد.

فصل دوم خاتمه کتاب عیناً طبع شده است.

در تطبیق متن حبیب السیر چاپ طهران ۱۳۳۳ (جلد چهارم) مورد استفاده قرار

گرفته است.

۲ - این عبارت هم عیناً مأخوذ از حبیب السیر است.

فصل اول

بدان ای عزیز که افضل مورخین بلاغت شعاروا کمل دانشمندان فصاحت دثار
 خواجه غیاث الدین محمد بن خواجه هماد الدین محمد بن خواجه جلال الدین
 بن خواجه برهان الدین محمد شیرازی المشتهر به خوالد امیر درخاتمہ کتاب افادت
 ۵ اثر «حبیب السیر» مرقوم کلک وقایع نگار گردانیده اند که حکماء دقیقه شناس و
 فضلاء خرد اقتباس بر این معنی اتفاق دارند که از مشرق تا مغرب و از بحر و بر
 معموره و خرابی یک صد و پنجاه و چهار هزار فرسخ است. و از آن جمله پنجاه و
 یک هزار فرسخ مسکن غولان [۲۱۴ الف] و پریان و درندگان، و چهل و شش هزار
 فرسخ دریای عمان، و پنجاه و سه هزار فرسخ معموره عالم است، از آن جمله دوازده
 ۱۰ هزار فرسخ زمین هندوستان، و شش هزار فرسخ زمین روم، و چهار هزار فرسخ زمین
 حد چین، و سه هزار فرسخ زمین سقلا و سنجا، و یک هزار فرسخ زمین زنگبار،
 و چهار هزار فرسخ زمین حبشه و کلیم کوشان، و پنج هزار فرسخ زمین یا جوج و ما جوج،
 و هزار فرسخ است که قدم آدم علیه السلام بر آن جا نرسیده، و هفت هزار فرسخ
 قاف تا قاف است، و یک هزار فرسخ زمین معادن یاقوت احمر و اصفر، و دو هزار
 ۱۵ فرسخ زمین ولایت اسلام است از حد شام و فارس و خراسان و مازندران و گیلان و
 آذربایجان....

[حاشیة ۲۱۵ الف]...^۱ در «صور الاقالیم» و «مسالك الممالك» مسطور است که جمله
 ربع مسکون صد ساله راه است، چنانچه همه وقت در سفر باشد به قدر طاقت و آن قدر شراب
 و طعام که قاعده است بکار دارند و آسایشی که رسم است بجای آورند و از آن جمله
 ۲۰ هشتاد ساله راه به مرور دهور و سبب طوفانها خراب گشته و آب گرفته و بیست ساله
 راه مانده و از این بیست ساله راه چهارده ساله راه هم گم شده، چه از طرف شمال هفت
 ساله راه بسبب سردی هوا و جانور نمی تواند بود و از طرف جنوب هفت ساله راه
 به واسطه گرمی ذی حیات نمی تواند زیست، پس شش ساله راه مانده، و این قدر زمین
 را هفت اقلیم خوانند.

[حاشیة ۲۱۶ الف]...^۲ و در بعضی از کتب حکما مسطور است که ولایت چین چهار ماهه

۱ - در انتهای مقدمه فصل اول افزوده شده است ۲ - در انتهای اقلیم اول اضافه شده است.

راه است در سه ماهه راه و یکماهه راه را دو بیست و پنجاه فرسنگ قرار داده اند که از این قرار طول و عرض آن ملک هفتصد و پنجاه هزار فرسخ بوده باشد و سیصد شهر در زمین چین است و در کتاب هفت اقلیم مسطور است که از ابنیه چین بن نوح بن یافث بن نوح است.

[حاشیه ۲۱۱ ب] ۱.... و بعضی از حکماء در باب مسافت زمین هند در مؤلفات خود ذکر نموده اند که چهار ماهه راه در چهار ماهه راه است و یک ماهه راه را دو بیست و پنجاه فرسخ قرار داده اند که از آن قرار یک هزار هزار فرسخ زمین هند باشد.

[حاشیه ۲۱۷ ب] ۲.... صاحب «نزهة القلوب» آورده که هرات در عصر سلاطین غور به مرتبه ای آبادان و معمور بود که دوازده هزاردکان و شش هزار حمام و کاروانسرا و طاحونه بود و سیصد و پنجاه مدرسه و خانقاه و شش آشخانه داشت و درو چهار صد و چهل هزار سرای مردم نشین بود و در زمان پادشاه مغفرت انتماسلطان حسین میرزا بایقرا آن جمعیت و معموری [حاشیه ۲۱۸ الف] به سر حد کمال رسیده از آن جمله در اندرون شهر یک حرفت خبازی به مرتبه ای بود که به قول روایث ثقات هر روزی موازی بیست و یک خروار تخمه به روی نان می کردند و یازده هزار طالب العلم موظف بوده اند. گویا این نظم را در آن زمان گفته اند، قطعه

۱۵

گر کسی پرسد ز تو کز شهرها بهتر کدام

گر جواب راست خواهی گفت گو او راهری

این جهان راهم چو دریادان خراسان چون صدف

در میان آن صدف شهر هری چون گوهری

[حاشیه ۲۱۹ ب] ۳... و جاوران دار المؤمنین قم از قدیم الایام شیعه فطری بوده اند.

۲۰

۱ - در ابتدای شرح مربوط هندوستان اضافه شده است پس از جمله «مملکتی است در غایت عرض و طول».

۲ - در انتهای مطلب مربوط به هرات اضافه شده است.

۳ - در انتهای مطلب مربوط به قم اضافه شده است.

در سنهٔ سبع عشر وستمائه که لشکر مغول به فرمان چنگیز خان از آب آمویه عبور نموده قدم در بلاد ایران گذاشته به نواحی قم رسیدند و تمامت ساکنان آن خطهٔ شریفه را به اغواء بعضی از سنی مذهبیان شربت شهادت چشانیدند...

[حاشیهٔ ۲۷۰ الف]....^۱ در سنهٔ ست و اربعین و مائه، و ابن جوزی در منتظم ذکر کرده که بغداد در زمان جعفر به مثابه‌ای معمور شد که دروش هزار حمام دایر گشت و در ایام رشید سواد بغداد به چهار هزار فرسنگ طول و یک فرسنگ عرض رسید و صاحب «حبیب السیر» آورده که در آن هنگام که هلاکو خان بر بغداد استیلا یافت از متوطنان دارالسلام هشتصد هزار کس کشته گشت، والعلم عندالله.

[۲۲۱ب] ۲۰۰۰ بر ضمایر سیاحان بلاد و امصار مخفی نماید که مسود اوراق در یکی از کتب مطالعه نموده که در سنهٔ تسع و ثمانین و تسعمائه زکریاء افندی مساجد و مدارس و محلات و غیره مجر و سه قسطنطنیه [را] که به استنبول اشتهار یافته بفرموده پادشاه روم به شماره در آورده بدین موجب است:

مسجد جامع که در هر جمعه نماز جمعه گزارده^۳ می شود چهار صد و هشتاد و پنج باب.

مسجد معلات چهار هزار و چهار صد و نود و هفت باب. ۱۵

مدرسه پانصد و پنج باب.

خانقاه که درویشان ساکن اند.

معلم خانهٔ اطفال هزار و دویست و پنجاه و سه باب.

حمام هشت هزار و هشتصد و هفتاد و پنج باب.

زاویه یعنی کنه دویست و هشتاد و پنج باب. ۲۰

دار الضیافه مسافران صد باب.

۱ - در انتهای مطلب مربوط به بغداد اضافه شده است.

۲ - در انتهای مطلب مربوط قسطنطنیه اضافه شده است.

۳ - اصل: گزارده

آب انبار نهد و چهل و هفت باب .

مصنعه یعنی حوضی که سقایان آب در آن می کنند و مردم بر می دارند چهار هزار و نهصد و هشتاد و پنج باب.

خان که آن را کاروانسرا نیز می گویند چهار هزار و هشتصد باب.

دکان خبازی [۲۳۱ الف] دویست و هشتاد و پنج باب.

آسیا که در میان شهر واقع است پانصد و هشتاد و چهار.

قیان صد و پنجاه و شش عدد.

محلّه مسلمانان که در هر يك محلّه هفتصد خانه بشماره در آمده سه هزار و

نهصد و هشتاد و چهار محلّه که عدد خانه ها دو هزار هزار و هفتصد و هشتاد و هشت هزار

و هشتصد بوده باشد و به حساب اهل هند بیست و هفت لک و هشتاد و هشت هزار و هشتصد ۱۰ می شود.

محلّه نصاری هشتصد و هشتاد و پنج محلّه.

محلّه یهودان دویست و پنجاه محلّه.

کلیسیا هفتصد و چهل و دو باب .

بوزه خانه دویست و هشتاد باب. ۱۵

شیره خانه چهارصد و چهل باب.



* بر ضمایر آفتاب آثار مشتاقان اخبار بلاد و امصار پوشیده نماناد که مورخان

فصاحت قرین بعضی از بلاد را از خاطر گذاشته ذکر نکرده اند که در تحت کدام

اقلیم است [حاشیه ۲۳۱ ب] و تحقیق آن بر مسود اوراق مشکل می نمود، لهذا در آن

معنی سخن کوتاه کرده مجملی از احوال متوطنین بلدان و اقطار را بیان می نماید.

خوارزم - در یکی از کتب به نظر رسیده که ابو موسی اشعری بعد از فتح فارس

و کرمان نامه به عمر بن خطاب نوشت و عمر بعد از مطالعه در جواب او نوشت که

مکتوب توریسید و مضمون معلوم گردید. فتح و نصرتها که به عون عنایت ربّانی میسر شد و ولایت فارس و کرمان مسلم گشت يك به يك به وضوح پیوست و حضرت باری تعالی را به حصول این نعمت شکرها گزارده^۱ شد و آن که مرقوم نموده بود که این مرتبه نامه را از سرحد بیابان خراسان می نویسم، زنهار که بدان جانروی وهر شهری که بعون الله بردست تو فتح شد نائب محمودة الخصال پسندیده افعال نصب کنی و در بصره آمده مقیم باشی و دست از ملک خراسان بداری که ما را با ملک خراسان و خراسان را با ما کاری نیست. کاشکی میان ما و خراسان کوهها بودی از آهن و دریاها بودی از آتش و هزار سد سکندر. درین اثنا حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب [حاشیه ۲۳۲ الف] صلوة الله و سلامه علیه تشریف آورده گفت یا ابا حفص^۲ چرا چنین نوشته ای. گفت جهت آنکه خراسان ولایتی است پر از شر و شور و اهل آن محیل و منافق. حضرت امیر فرمود اگر چه دور است لیکن خراسان را خصایص مؤثر بسیار است.

و بدان که در خراسان شهری است موسوم به **خوارزم** و در آن جا شهری است از شهر های اسلام، هر که آن جا مقام کند او را چندان ثواب باشد که کسی که در راه خدا جهاد کند. **خنک** آن کس که در آن جا مسکن گیرد و در آن زمین رکوع و سجود کند.

و نیز در ملک خراسان شهری است **هرات** نام دارد و آن را ذوالقرنین بنا نموده و عزیز پیغمبر صلی الله علیه و آله در آنجا نماز گزارده^۱، بر هر دروازه اش فرشته ایستاده و تیغ کشیده، بلاهارا می راند و پیش از این هر گز کسی آن شهر را نگرفت. و نیز در خراسان شهری است **بهارا**. دروی مردمان باشند که از بسیاری ریاضت قالب عنصری خود را گدازند.

و نیکی باد بر اهل **سمرقند** که آن جای عبادت است، لیکن در آخر زمان هلاک ایشان بردست ترکان باشد.

و در خراسان شهری است **سنجاب**. خوشا کسی که آنجا بمیرد. چه هر کس

[حاشیه ۲۳۲ ب] آنجا بمیرد شهید باشد.

اما شهر بلخ يك نوبت خراب شده و نوبت دیگر خراب شود، اما آباد نگردد، و نیکی باد اهل آن را که آنجا حق سبحانه تعالی را گنجهاست نه از سیم و زر، بلکه مردانی باشند که خدای تعالی را چنان شناسند که حق شناختن است و چون فرزند من مهدی پیدا شود ایشان از اصحاب او باشند.

و نیکی باد بر اهل لرمند که در آنجا مؤمنان باشند که بجز از رضای خدا و دوستی مصطفی و حضرات ائمه هدی چیزی دیگر بر دل ایشان عبور نکند. اما هلاک ایشان به طاعون^۱ خواهد بود. و احوال ساکنان بعضی از شهرهای دیگر بیان فرمود. عمر بعد از استماع آنها گفت یا ابی الحسن مرا در تسخیر مملکت خراسان ترغیب فرمودی.

بالجمله خوارزم شهری است از شهرهای مشهور و بهترین آن ولایت جرجانیه است و ترکان اورا اور گنج گویند و دارالملک سلاطین خوارزمشاهی بود و در زمان فتور چنگیزخان از علما و فضلا و ارباب شمشیر و اصحاب قلم و اهالی صناعات و سایر طوایف بنی آدم آن مقدار در جرجانیه جمع آمده بودند که زیاده بر آن [حاشیه ۲۳۳ الف] تصور نتوان نمود.

در «حبیب السیر» مسطور است که چون او کدای بن چنگیز خان بر جرجانیه استیلا یافت خلائق را به صحرا رانده قریب صد هزار مرد پیشه‌ور جدا ساخته و زنان جوان و کودکان را به بندگی گرفته و باقی مردم را به سپاه خود تقسیم نموده به قتل رساندند. هر قاتلی را بیست و چهار مقتول رسید و عدد قاتلان از صد هزار متجاوز بود و یکی از شهداء خوارزم شیخ نجم الدین کبری است:

مرو شاهجان در کتاب «حبیب السیر» مذکور است که بلده طیبه مرو در زمان استیلاء مغول بر بلاد ایران و توران به مرتبه‌ای معمور بود که در وقتی که تولی خان ابن چنگیز خان بر مرو دست یافت به موجب اشاره او چهار روز متصل متوطنان مرو را از شهر به صحرا راندند و چهار صد نفر از محترفه و جمعی دختران را بجان

امان داده بقیه نسا ورجال وپیران واطفال را بر لشکریان قسمت کرده هر مغولی را سیصد وچهار صد کس حصه رسید، هر يك رسد خود را بقتل رسانیدند. و هم در همان کتاب مسطور است که سید عزالدین با چند نویسنده سیزده شبانه روز تعداد کشتگان مرو [حاشیه ۲۳۳ب] را [حساب] کرده از مردم نفس شهر هزار هزار و سیصد هزار و کسری در شمار آمد. سید حیرت نموده زبان به ادای این رباعی خیام گردان ساخت،

رباعی :

تر کیب پیاله‌ای که درهم پیوست

بشکستن او روا نمی‌دارد مست

چندین سرو پای نازنین از سر و دست

از مهر که پیوست و به کین که شکست

نیشابور - از جمله بلاد معظم خراسان است و قبل از استیلاء مغول بر بلاد ایران در معموری به مثابه‌ای بود که محاسب و هم و خیال از تعداد و شرح آن به عجز و قصور اعتراف دارد و چندین هزار کس از سادات و مشایخ و علماء و موالی در آن خطه اقامت داشتند و دوازده هزار چشمه آب در اراضی و صحرای آن سرزمین جاری بود.

در «حبیب السیر» مسطور است، که تقاجار گور کان داماد چنگیز خان حسب فرمان تولی خان بایبازده هزار سوار به اراده تسخیر نیشابور متوجه گردیدند. مجیر الملک کافی و ضیاء الملک زوزنی که در سلك وزراء سلطان ملک‌شاه انتظام داشتند به کثرت مردان جرّار و وفور آلات کارزار مغرور گشته عراده و منجنیق در بروج [حاشیه ۲۳۴الف] منصوب گردانیدند و خاطر بر مقابله و مقاتله قرار دادند و تقاجار شهر رامر کزوار در میان گرفته آغاز محاصره نمود. ناگاه از شست قضا تیری به تقاجار خورده از پای در آمد سپاه مغول دست از حرب باز داشته به سبزوار شتافتند و از ضرب شمشیر ایشان در سبزوار هفتاد هزار مسلمان کشته گشت و چون تولی بر این حال اطلاع یافت عنان عزیمت به جانب نیشابور معطوف گردانید و با آنکه حوالی نیشابور سنگلاخ بود لشکریان به جهت انداختن مجانیق از چند منزل سنگ

- بار کرده با خود به نیشابور بردند، چنانکه از آن سنگها پشته‌ها پدید آمد. بعد از مقاتله و محاصره مغولان در آن بلده ریخته به قتل و غارت مشغول گشتند و پس از خرابی زن و مرد نیشابور را به صحرا رانده بنیاد حیات همگی را بر انداختند و دختر چنگیز خان [حاشیه ۲۳۴ ب] به شهر در آمده به انتقام شوهر خویش از جنبنده در شهر اثر نگذاشت و هفت شبان روز آب در شهر بسته تمام عمارات راهموار ساخت.
- ۵ در «تاریخ خراسان» مذکور است که دوازده روز شمار کشتگان نیشابور کردند، سوای عورات و اطفال هزار هزار و هفتصد و چهل و هفت هزار در قلم آمد.
- سلطانیه** - در تحت عراق عجم است و در «حبیب السیر» مسطور است که آن بلده از آثار خسرو جمشید اقتدار اولجایتو سلطانالمشتمل به سلطان محمد خدا بنده است و به فرمان او معماران دانشور آن شهر را مربع وضع نموده بودند و طول هر دیواری از ارکانش پانصد گز بود و یک دروازه و شانزده برج داشت و دیوار قلعه از سنگ تراشیده مرتب شده به مرتبه‌ای پهناور در آمده بود که برزبر آن چهار سوار پهلوی هم اسب میراندند. و گنبدی که مقبره آن پادشاه عالی جناب است و در درون آن شهر ساخته شده قطر آن شصت گز و ارتفاعش صد و بیست گز است.
- ۱۰ و ایضاً به اهتمام اولجایتو سلطان در آن شهر مساجد و خوانق و دارالقراءة و دارالحدیث و دارالسیاده و مدرسه به تکلف ساخته و پرداخته بودند و در آن بقعه شریفه شانزده مدرس و معبد بود و دو بیست طالب علم موظف بودند.
- و ایضاً شهر **سلطانیه آباد** در پای کوه [حاشیه ۲۳۵ الف] بیستون و شهر **اولجایتو-آباد** در موغان بر کنار دریا از مستحدثات آن پادشاه سعادت انقباه است.

۱- در انتهای قسمت مربوط به «ذکر بعضی از جبال غرایب احوال»... [۲۳۹ الف] نسخه

وزیری قسمت زیر را اضافه دارد:

«دیگر در حوالی محمد آباد چاهوک من اعمال دارالعباده یزد کوهی است و در آن غاری است موسوم به غار میر شمس الدین. مذهب اخلاق باطن و ظاهر مولانا محمد باقر طاب ثراه در ترجمه «توحید مفضل» چگونگی غار مزبور را به مناسبت مقام مفصل ذکر نموده و مجلسی از آن درین صحیفه مرقوم خامه صدق لزوم می‌سازد. چنین نقل (دنباله در صفحه بعد)